

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فریبرز سنجرى
۱۴ دسمبر ۲۰۲۱

مصاحبه پیام فدائی با رفیق فریبرز سنجرى درباره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدائی خلق ایران (بخش یازدهم)

توضیح پیام فدائی:

با اوج گیری انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسى در جریان آن، یکی از خواست های توده های میلیونی به پا خاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسى از زندان های سراسر کشور گشت. در ۳۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسى از سیاهچال های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت مصاحبه ای ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجرى که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسى بود که از زندان آزاد شدند. در این مصاحبه به این واقعه و سیر پر شتاب رویدادها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرانی و چگونگی جدائی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق - که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود- از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

پیام فدائی: داشتید در مورد برنامه های آموزشی در تشکیلات چریکهای فدائی خلق صحبت می کردید. اما اجازه بدهید قبل از ادامه این بحث مطرح کنم که امروز که به گذشته رجوع می کنیم می بینیم مواضع و برخوردهای نظری و فعالیت عملی شما که خودتان هم تا اینجا توضیح دادید با شرایط جدیدی که در جامعه به وجود آمده بود منطبق بود. یعنی چریکهای فدائی خلق ایران یک خط انقلابی و درست ترین سیاست عملی را در پیش گرفته بود. حال سؤال این است که چه عامل یا عواملی دخیل بودند که این تشکیلات به یک نیروی توده ای در آن زمان تبدیل نشد؟

رفیق سنجرى: این پرسش خوبی است؛ اما پرداختن به آن در چهارچوب یک مصاحبه بدون شک از محدودیت های چنین مصاحبه ای در امان نخواهد ماند. سعی می کنم در همین چهارچوب و با تذکری که دادم توضیح مختصری بدهم.

اول باید توجه داشت که جدائی ما از سازمانی که تحت نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران فعالیت می کرد در شرایطی رخ داد که این سازمان بار توده ای پیدا کرده بود و وسیعاً با استقبال مردم مواجه شده بود. در چنین شرایطی آن سازمان با استفاده از وسیعترین امکانات مادی و تبلیغاتی ای که از آنها برخوردار بود ما را در نزد توده‌های هوادار، یک جریان "چپ رو" و "آنارشیت" که گویا در "دوران کودکی" به سر می بریم معرفی می کرد. علیه ما تبلیغ می کردند که گویا ما در شرایط سال ۵۸ که توده ها در صحنه مبارزه بوده و شرایط نیمه دموکراتیک در جامعه وجود داشت می خواهیم "جدا از توده ها" دست به عملیات نظامی بزنیم. در حالی که ما در آن شرایط آشکارا از ضرورت سازماندهی مسلح توده ها برای حفظ دستاوردهای جنبش انقلابی شان و مقابله با دشمن در هر لباسی جهت ادامه انقلاب سخن می گفتیم. یا با دفاع کلی از حقانیت تئوری مبارزه مسلحانه به آنهایی که با نفی این تئوری ادعا می کردند که به مبارزه مسلحانه توده ای معتقد هستند، می گفتیم حالا که در مناطقی مردم مسلح هستند و خواهان دفاع از حقوق برحق خویش هستند پس چرا معطل هستید چرا به میان آنها نمی روید تا مطابق خواست خودشان، آنها را سازماندهی مسلح بکنید و مبارزه مسلحانه توده ای را رهبری کنید؟ در میتینگ مهاباد، رفیق اشرف سیاست سازمان ما را به طور کاملاً روشن این گونه مطرح کرد: "تا زمانی که سلطه امپریالیسم از ایران بر نیفتاده راه چریکهای فدائی خلق ادامه خواهد داشت. حال اگر شرایط از نظرهایی فرق کرده، ما هم فقط از نظرهایی تاکتیک مبارزه مان را تغییر می دهیم. مثلاً اگر تا دیروز از آنرو دست به سلاح می بردیم که مردم را به مبارزه بکشانیم و راه واقعی مبارزه را به آنها نشان دهیم، امروز که توده های مردم خود بپا خاسته اند راه چریکهای فدائی خلق به این صورت است که در جایی که مردم به مبارزه مسلحانه بر خاسته اند آن مبارزات را سازمان داده و به پیش ببریم و در جاهایی که مردم فریب سیاست های مکارانه رژیم را خورده اند دردها و آلام زندگی را به امید یک آینده واقعی تحمل می کنند، با افشاگری های همه جانبه و با ارتقاء سطح مبارزه مردم به آنها نشان دهیم که راه واقعی مبارزه همانست که خلق کرد، دلیرانه درگیر آنست".

اما علیرغم روشنی نظرات ما، روش های اپورتونیستی ای که رهبری آن سازمان علیه ما پیش می گرفت و تبلیغاتی که علیه ما راه می انداخت در گمراه کردن ذهن انبوه هواداران تاثیر داشت و مانع از نزدیک شدن آنها به ما می گشت. به خصوص که بسیاری از آنان نوجوانان و جوانانی بودند که از تجربه کافی در دنیای سیاست برخوردار نبودند و در همان حال ناآگاهانه به رهبری وقت آن سازمان اعتماد داشتند و در نتیجه پذیرای تبلیغات باند اپورتونیست و تبهکار رأس سازمان بودند. به خصوص که رهبری منحط حاکم بر سازمان در حالی که تمام گذشته سازمان، تئوری انقلابی آن و ارزش های مبارزاتی چریکهای فدائی خلق را رد کرده بودند جرأت اعلام علنی این واقعیت به توده های هوادار و مردم را نداشتند و هنوز این گونه جلوه می دادند که با اعتقاد به خط انقلابی سازمان در حال "تکامل" آن هستند. خُب همه این تلاش های فریبکارانه و حیل گرانه نمی توانست گرایش به ما را در بین هواداران مبارز سازمان محدود نکند. از سوی دیگر با توجه به مواضع رادیکال تشکیلات ما از یک طرف و سازشکاری و مماشات طلبی آشکار حاکم در سازمان های ریز و درشت آن زمان که در شرایط نیمه دموکراتیک یا هرج و مرج بعد از قیام بهمن فعالیت می کردند، تلاشی که رهبری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران برای ایزوله کردن ما به کار می بُرد، تا حد زیادی از حمایت این سازمان ها برخوردار بود. این جریانات نظیر "سازمان پیکار" و "راه کارگر" آشکارا تلاش می کردند در همکاری با رهبری اپورتونیست جریان منحط کار، وجود سازمان ما را نادیده گرفته و اصلاً آن را به حساب نیاورند. اینان با همه امکانات خود علیه تئوری مبارزه مسلحانه که فریبکارانه آن را "مشی چریکی" می نامیدند، تبلیغ می کردند و صفحات نشریاتشان را با آن تبلیغات سیاه می کردند. برخی از آنها چون سازمان راه کارگر تا آنجا پیش می رفتند که مدعی بودند "میخ تابوت" مشی چریکی را کوبیده اند. اساساً در هماهنگی با رهبری حاکم بر سازمان چریکهای فدائی خلق و جهت

در حاشیه قرار دادن ما جریاناتی شکل می گرفتند که موجودیت و یا به قول خودشان مرزبندی‌شان را در مخالفت با "مشی چریکی" اعلام می کردند. این واقعیت، یک جبهه بزرگ، مترکم و قدرتمند را در مقابل سازمان کوچک ما بوجود آورده بود که با چنگ و دندان می کوشید پرچم بنیانگذاران کبیر و چریکهای فدائی خلق واقعی را، هم در مقابل دشمن جدید و هم در مقابل جبهه سازشکاران و اپورتونیست ها در اهتزاز نگه دارد. این یک رویارویی برابر و عادلانه نبود و توازن قدرت به شدت علیه ما عمل می کرد و قابل تصور است که بنابراین قدرت بسیار زیاد اپورتونیست ها تأثیرات غیر قابل انکاری در اذهان عمومی توده های هوادار بویژه بخش ناآگاه آن بوجود می آورد و مانع رشد دلخواه صفوف تشکیلات تازه تولد یافته ما می گردید.

تازه آنچه در بالا گفتم یک جنبه از واقعیت بود. واقعیت دیگر برخورد خود مبلغین جمهوری اسلامی بود. آنها با درک اصالت و حقانیت چریکهای فدائی خلق حتی در روزنامه های کثیرالانتشار خود، علیه ما می نوشتند و این طور جلوه می دادند که ما "عاشق سلاح" هستیم و می خواهیم به همان شکل مبارزه کنیم که در اوایل دهه ۵۰ می کردیم و کلاً گویا اصلاً متوجه تغییر شرایط نیستیم. بنابراین ارتجاع جمهوری اسلامی همانند نیروهای سیاسی اپورتونیست، برای دور کردن ما از توده ها همه تلاش خود را به کار می برد تا ما را در میان جوانان هوادار و کل توده ها، یک جریان سیاسی بسیار چپ رو و آنارشویست جلوه دهد. این را هم نباید فراموش کرد که در آن زمان چه توده ای ها و چه مبلغین جمهوری اسلامی برای کوبیدن چریکهای فدائی خلق (البته با پذیرش رسوائی دروغ گوئی هایشان) ما را با "فرقان" که یک جریان مذهبی بود و دست به ترور مقاماتی از رژیم زده بود، مقایسه می کردند که البته مقایسه ای مع الفارق بود. خلاصه، همه مخالفین چریکهای فدائی خلق در تلاش بودند تا به هر طریقی شده اتوریته تشکیلات ما و مشی انقلابی اش را در میان مردم کمرنگ و خدشه دار سازند. ما مجبور به مقابله بودیم که انرژی زیادی از ما گرفته می شد. مثلاً مخالفت با تئوری مبارزه مسلحانه چنان ابعادی پیدا کرده بود که مبارزه ایدئولوژیک گسترده ای را بر سازمان ما تحمیل نمود. در این مبارزه تا جایی که امکان داشت ما به تشریح نظرات خود و روشنگری در مورد استراتژی مبارزه مسلحانه پرداختیم. اما مسأله این بود که مخالفین حاضر نمی شدند وارد میدان یک مبارزه ایدئولوژیک پرولتاری شوند، و در هر حال پرداختن به این مسائل بخشی از انرژی ما که باید صرف سازماندهی نیروهایمان می شد را به خود مشغول نمود.

جدا از عوامل فوق، در توضیح این که چرا نیروی زیادی از میان هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق به سازمان ما نپیوستند، باید اشتباهات خودمان را هم ذکر بکنم که بدون شک در این امر موثر بود و معتقدم بدون پرداختن به آنها این بحث کامل نمی شود. از جمله نواقص کار ما این بود که از همه امکاناتی که تسهیل شرایط مبارزه بعد از قیام بهمین آنها را امکان پذیر نموده بود سود نبردیم. برای نمونه ما به غیر از برگزاری مینینگ مهاباد از جلسات بحث و صحبت در دانشگاه ها یا گذاشتن مینینگ به مناسبت های مختلف استفاده نکردیم و از تربیون های عمومی که برقراری آنها در آن شرایط موقتی امکانپذیر بود برای تبلیغ و ترویج گسترده تر نظرات خود استفاده نکردیم که بدون هیچ تردیدی اشتباه بود. همچنین ما باید انرژی قابل ملاحظه ای را صرف نزدیکی و جذب روشنفکران و نیروهای آزادیخواه جامعه می کردیم که اتفاقاً بعداً معلوم شد که برخی از آنها در برخورد به واقعیت های روز جامعه با ما هم موضع بودند. یکی دیگر از اشتباهات ما که اثر ناگوار خود را در رشد سازمان ما به جا گذاشت این بود که در درون تشکیلات از سازماندهی یک مبارزه ایدئولوژیک جدی باز ماندیم. این امر مانع از آن شد که بتوانیم در جهت عمل به شعارهایی که می دادیم و به طور مشخص در رابطه با سازماندهی مسلح توده ها برنامه مشخصی را تنظیم کنیم و آگاهانه و در حد توان برای عملی کردن آن گام برداریم. کما این که بعداً معلوم شد که رفقائی اساساً مفهوم این شعار را درک نمی کردند و آن را با ذهنی

گرائی های خود مغایر با تشکیل ارتش خلق تلقی می کردند. فقدان مبارزه ایدئولوژیک درونی نتیجه دردناکش را در انشعاب غیر اصولی سال ۶۰ نشان داد. این انشعاب که از طرف رفقای از خودمان به ما تحمیل شد، عملاً هر دو طرف را تضعیف نمود و اتفاقاً در شرایطی رخ داد که واقعیت های جامعه مهر تأیید بر نظرات ما زده بود و شرایط برای رشد ما آماده شده بود. به طور کلی برای درک این امر که چه عواملی در تخالف با توده ای شدن تشکیلات چریکهای فدائی خلق عمل می کرد، باید در جای خود و به موارد مختلف دیگر پرداخت.

پرسش: از برنامه آموزشی تان صحبت کردید که مطالعه کتاب ها و جزوات منتشر شده از سوی سازمان بخشی از آن برنامه بود. لطفاً درباره این کتاب ها و جزوات بیشتر توضیح بدهید؟

پاسخ: بله همانطور که گفتیم مطالعه انتشارات سازمان، بخشی از برنامه آموزشی رفقا بود. ما در یک فاصله کوتاه یعنی از مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی که در ۸ خرداد سال ۵۸ منتشر شد تا برگزاری مراسم یادبود سیاهکل در کردستان (میتینگ مهاباد) در بهمن همان سال بیش از ده کتاب و جزوه منتشر کردیم که جهت اطلاع نسل جوان در اینجا از آنها نام می برم. مطالعه آن کتاب ها و جزوات هم برای درک شرایط سال ۵۸ و هم پی بردن به شرایطی که چریکهای فدائی خلق را مجبور ساخت صف خود را از صف اپورتونیست های لانه کرده در سازمان جدا ساخته و به افشای مواضع سازشکارانه آنها برخیزند، می تواند کاملاً مفید باشد. در عین حال در آن نوشته ها اغلب در قالب نقد نظرات و اعمال جریانات اپورتونیست در رابطه با مسائل روز و خیزش های توده ای، به تشریح واقعیت هایی که در جامعه می گذشت پرداخته شده بود. به همین خاطر مطالعه آنها را به جوانان مبارز پیشنهاد می کنم چون از این طریق خواهند توانست هم درکی عینی از واقعیت های آن دوره پیدا بکنند و هم ببینند که چه خط فاصلی سازمان ما را از نیروهای سیاسی سازشکار دست اندرکار آن دوره متمایز می کرد.

در اینجا به ترتیب تاریخ انتشار، از تعدادی از آن کتاب ها و جزوات نام می برم.

- ۱- چرا شرکت در مجلس فرمایشی "خبرگان" فریب توده هاست! مرداد ۵۸،
- ۲- نگاهی به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی، مرداد ۵۸،
- ۳- در باره تئوری مبارزه مسلحانه، مرداد ۵۸
- ۴- مبارزه مسلحانه و اپورتونیست ها (جلد اول)، مرداد ۵۸
- ۵- سخنی با رفقا، مهر ۵۸
- ۶- کسانیکه مورد خطاب کمیته مرکزی خائن حزب توده قرار گرفته اند، چریکهای فدائی خلق نیستند! آذر ۵۸
- ۷- سازش طبقاتی زیر پوشش مبارزه ضد امپریالیستی، دی ماه ۵۸
- ۸- سه رساله، دی ۵۸
- ۹- بورژوازی لیبرال، بهمن ۵۸
- ۱۰- پیام چریکهای فدائی خلق به مناسبت دو روز تاریخی ۱۹ بهمن ۴۹ و ۲۱ بهمن ۵۷ (تحلیلی از ماهیت قدرت دولتی پس از قیام بهمن) ۱۵ دی ۵۸

جدا از انتشار این جزوات و کتاب ها، در فاصله یاد شده اعلامیه های زیادی نیز داده شد که مطالعه هر یک نشان دهنده موضع ما در قبال رویدادهای آن سال و تفاوت آشکار این موضع با تحلیل ها و مواضع نیروهای سازشکار آن دوره می باشد. بعداً ما این اعلامیه ها را در کتابی تحت عنوان "بیانیه های چریکهای فدائی خلق تا ۱۹ بهمن

۵۸" منتشر کردیم که این کتاب هم اکنون در سایت سیاهکل در دسترس همگان قرار دارد. این فعالیت ها به نوبه خود بخشی از نیروهای صادق و مبارز را جلب تشکیلات ما نمود و باعث گسترش صفوف ما گردید. باید اضافه کنم که از مهر ۵۸، رفقای مازندران نیز شروع به انتشار "خبرنامه مازندران" کردند که حاوی گزارشات زنده ای از مبارزات مردم در مازندران و چهار گوشه کشور بود.

پرسش: لطفا درباره "خبر نامه مازندران" بیشتر توضیح بدهید.

پاسخ: اولین شماره این نشریه در ۲۲ مهر ۱۳۵۸ و به ابتکار رفقای مازندران منتشر شد. الان هم می توان از طریق اینترنت برخی از شماره های آن را پیدا کرد و خواند. نگاهی به این نشریه و مطالعه خبرها و گزارشات مندرج در آن از وجود ارتباط وسیع این نشریه با شهرهای مختلف حکایت می کند. این نشریه حاوی رهنمودهای مشخصی برای هواداران تشکیلات بود و با انتشار اسنادی که رفقای هوادار از محل های کار و فعالیت مبارزاتی خود برایش می فرستادند، در افشاگری علیه سردمداران دزد و فاسد و سرکوبگر جمهوری اسلامی فعال بود. تجربه انتشار خبرنامه مازندران نشان داد این نشریه نیز همچون هر نشریه و فعالیت انقلابی دیگر در جریان حرکت رشد کرده و با جذب نیروهای جدید امکانات خود را فزونی می بخشد. وقتی ما شماره اول این نشریه را با آخرین شماره های آن در خرداد سال ۶۰ مقایسه می کنیم کاملاً ارتقاء کیفیت کار برایمان آشکار می شود. در ضمن خبرنامه در جریان رشد خود "ویژه نامه" هائی منتشر می کرد که به خصوص در رابطه با تشریح وضعیت کار و مبارزه کارگران خیلی با ارزش و آموزنده بودند.

پرسش: در واقع با توجه به اینکه شما ارگانی منتشر نمی کردید به نظر می رسد که خبرنامه مازندران این نقش را ایفا می کرد. درست است؟

پاسخ: در آن زمان ما به خبرنامه به مثابه ارگان سازمان نگاه نمی کردیم. اما اگر یکی از وظایف ارگان را انعکاس عملکرد هر تشکیلات بدانیم در پاسخ باید بگویم خبرنامه مازندران تا حدی عملاً این نقش را ایفا می نمود. تقریباً بیشتر فعالیت های تشکیلات چه در کردستان و چه در مناطق دیگر در این نشریه منعکس می شد. از سوی دیگر در این نشریه، مبارزه ایدئولوژیک با جریانات و تفکرات دیگر نیز پیش می رفت که به جای خود مثبت و سازنده بود. با نگاهی به مطالب این نشریه هر کس فوراً متوجه می شود که دفاع از اشکال گوناگون مبارزات توده ها و افشای ماهیت ضد مردمی جمهوری اسلامی و تاکید بر ضرورت سازماندهی مسلح توده ها جهت پیشبرد امر انقلاب از رکن های اصلی فعالیت آن بود. بگذارید تاکید کنم که شعار اصلی این نشریه: "باید در جریان مبارزات توده ها در هر شکل و سطحی که باشد قرار داشت و آن را ارتقاء داد" بود. این شعار البته در کنار این شعار، شعار "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده ها" و "زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است" هم بود که در مجموع تمام وظیفه مبارزاتی تشکیلات را در این مرحله مطرح می کرد. شعار اول به خصوص به هواداران سازمان هشدار می داد که همانطور که کمونیست ها با دنباله روی از مبارزات توده ها مخالف اند با بی اعتنائی به مبارزات توده ها و ولنتاریسم نیز کاملاً مرزبندی دارند. مطالعه خبرنامه و انتشارات ما در آن سال ها نشان می دهند که تبلیغات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و همپالگی هایش و همچنین دشمنان شناخته شده تا چه حد آشکارا ریاکارانه بوده و در معرفی ما به افکار عمومی و هواداران فدائی به عنوان "انارشویست" و فاقد اعتقاد به کار سیاسی و توده ای تا چه حد دروغ و مغرضانه بود.

پرسش: بگذارید برگردیم به شرایط جامعه در آن سال پر جوش و خروش که هر روز مساله جدیدی در آن رخ می داد. برای نمونه در همان ماه هائی که شما در باره اش صحبت می کنید جمهوری اسلامی به برگزاری referendum قانون اساسی پرداخت؛ تا قانون اساسی دست پخت مجلس ارتجاعی خبرگان را به پشتوانه به اصطلاح رأی مردم رسمیت بخشد و به این ترتیب رژیم تازه به قدرت رسیده صاحب قانون اساسی شود. موضع شما در این رابطه چه بود؟

پاسخ: روشنه که ما مخالف قانونی بودیم که در بند بند آن، حقوق توده ها، پایمال منافع قدرت دولتی گشته بود. همانطور که همه می دانند یکی از شاهکارهای این قانون رسمیت دادن به اصل "ولایت فقیه" بود. اصلی که به آشکاری به توده ها می گفت اراده شما در مقابل قدرت حاکم فاقد هر گونه ارزشی می باشد. ابتکار تدوین کنندگان این قانون این بود که برای دیکتاتوری لجام گسیخته سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران که تا زمانی که سلطه دارد، اعمال دیکتاتوری هم در کشور ما ناگزیر است - همانطور که در دوره شاه و پدرش بود- لباس مذهبی دوخته بودند و آن را تحت نام "ولایت فقیه" ارائه کردند. به این ترتیب، ولایت فقیه که اتفاقاً در تاریخ اسلام و مذهب شیعه هیچگونه سابقه تاریخی ای نداشت به عنوان بنیاد دیکتاتوری بورژوازی وابسته در این قانون اساسی قانونیت پیدا کرد. با توجه به تحلیل ما از جمهوری اسلامی که آن را دست نشاندۀ امپریالیست ها می دانستیم، در رابطه با همه پرسش های قانون اساسی هم موضع ما روشن بود. ما در تاریخ ششم آذر ماه ۵۸ با صدور اعلامیه ای تحت نام "با تحریم referendum، هیئت حاکمه را در پشبرد مقاصد ارتجاعی رسوا کنیم" خواهان تحریم referendum هیئت حاکمه که قرار بود در یازده و دوازده آذر ۵۸ برگزار شود، شدیم. در این اعلامیه هم فریبکاری های خمینی و دارو دسته اش افشاء شده بود و هم این واقعیت توضیح داده شده بود که بند قانون اساسی دستپخت مجلس خبرگان، نه در جهت منافع ستمدیدگان و توده های انقلاب کننده علیه رژیم شاه، بلکه بر عکس در راستای تحکیم روابط امپریالیستی قرار دارد.

واقعیت این بود که به دنبال تسخیر سفارت آمریکا در ۱۳ آبان، دار و دسته خمینی شرایط را برای کشیدن مردم به پای صندوق های مارگیریشان مساعد دیده و می خواستند تا تنور گرم است نان خود را بپزند و جمهوری اسلامی را صاحب قانون اساسی کنند. به خصوص که با استعفای دولت بازرگان، سر پرستی وزارت کشور به عهده رفسنجانی گذاشته شده بود که این شیادی را داشت که شب را روز جلوه دهد. همچنانکه وزارت کشور با آمار سازی از شرکت بیش از ۷۵ درصد مردم گزارش داد و قانون اساسی را نتیجه رای مثبت نود و نه و نیم (۹۹/۵) درصد مردم شرکت کننده در همه پرسش های اعلام نمود.

روشن بود که با استمرار نظام سرمایه داری وابسته و با تداوم سلطه امپریالیستی در کشور، تمرکز قدرت در دست یک دیکتاتور الزامی بود. اتفاقاً تدوین کنندگان قانون اساسی به این امر کاملاً واقف بودند و قانون اساسی را در راستای پاسخ به همین منظور تدوین کرده بودند. آنها ضرورت دیکتاتوری را تحت عنوان ولایت فقیه در این قانون اساسی طرح کرده بودند و این امر که در تاریخ اسلام و مذهب شیعه سابقه تاریخی نداشت موضوعی در دست برخی از آیت الله های دیگر برای ابراز مخالفت خود با خمینی گردید. به طور مشخص مخالفت شریعتمداری با خمینی در رابطه با اصل ۱۱۰ قانون مزبور یعنی "ولایت فقیه" بالا گرفت. شریعتمداری رسماً اعلام کرد که اصل ۱۱۰ قانون اساسی اختیارات مردم را از ملت سلب کرده است.

پرسش: روشن بود که دار و دسته خمینی این مخالفت ها را تحمل نمی کردند و می دانیم که به همین دلیل به خانه شریعتمداری در قم حمله کردند که خود باعث تشدید اختلافات شد. این یکی از مسائل پیش آمده در آن دوره بود که

سازمان های سیاسی را مجبور به موضوع گیری و ایفای نقش در این رابطه می کرد. لطفاً اندکی در این مورد توضیح دهید.

پاسخ: در حدود ده ماهی که از قدرت گیری خمینی گذشته بود، او و دار و دسته اش نشان داده بودند که به هیچ وجه حاضر نیستند هیچ مخالفتی که به تمرکز قدرت مورد نیاز دیکتاتوری حاکم خدشه ای وارد کند را تحمل کنند. به همین دلیل طرفداران خمینی به محل اقامت شریعتمداری در قم حمله کرده و حتی یکی از پاسداران محافظ وی را کشتند. بطور طبیعی این امر به بالا گرفتن اعتراضات طرفداران شریعتمداری که به خصوص در حزب جمهوری خلق مسلمان متشکل شده بودند منجر شد. حتی این اعتراضات در تبریز به درگیری انجامید. این را هم در حاشیه بگویم که به رغم این اعتراضات و به رغم اینکه وزارت کشور اعلام کرد که در برخی شهر ها از جمله در تبریز برگزاری همه پرسی با مشکل مواجه شده اما باز هم با آمار سازی مدعی شدند که نود و نه و نیم درصد (۹۹/۵) مردم شرکت کننده در همه پرسی به قانون اساسی رای مثبت داده اند.

با اوج گیری اختلاف بین شریعتمداری و خمینی، سازمان های سیاسی فعال در آن دوره مجبور به موضعگیری شدند و این امر باعث شد تا بار دیگر مواضع سازشکارانه خود را در دفاع از خمینی به نمایش بگذارند. با اینکه عملکرد خمینی و شریعتمداری تفاوت اساسی نداشت و از زمان قدرت گیری جمهوری اسلامی شریعتمداری همواره از سیاست های سرکوبگرانه خمینی علیه کارگران و خلق های تحت ستم پشتیبانی کرده بود اما اغلب این سازمان ها شریعتمداری را محکوم و خمینی را تأیید کردند. مثلاً برای نمونه اپورتونیست های لانه کرده در رهبری سازمان چریکهای فدائی خلق برای توجیه کرنش خود نسبت به خمینی، ابتدا خمینی را نماینده "خرده بورژوازی" و یا "خرده بورژوازی سنتی" جلوه داده و سپس با اعلام اینکه شریعتمداری نماینده بورژوازی و یا بورژوازی لیبرال می باشد وی را محکوم نموده و از خرده بورژوازی به اصطلاح ضد امپریالیست پشتیبانی کردند. در حالی که در واقعیت این تحلیل اساساً با اوضاع عینی جامعه انطباق نداشت. نه خمینی نماینده خرده بورژوازی بود و نه شریعتمداری لحظه ای از حمایت از ارتش ضد مردمی و سیاست های سرکوبگرانه خمینی و دولت کوتاهی کرده بود. رهبران این سازمان در ۱۸ آذر اعلام کردند که آنها از شریعتمداری پشتیبانی نکرده و معتقدند که تنها "امپریالیسم آمریکا و طبقه سرمایه دار از حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان پشتیبانی می کنند". در حالی که واقعیت این بود که امپریالیست ها و امپریالیسم آمریکا در کنفرانس گوادلوپ تصمیم گرفتند دار و دسته خمینی به قدرت برسد و در این فاصله خمینی درست در راستای خطوط دیکته شده از سوی امپریالیست ها حرکت کرده و شریعتمداری هم از وی حمایت کرده بود. در نتیجه معلوم نبود که چرا از نظر رهبری اپورتونیست سازمان یکی نماینده خرده بورژوازی و دیگری نماینده بورژوازی است!

پرسش: می دانیم پس از آشکار شدن اختلاف بین شریعتمداری و خمینی مردم تبریز هم وارد صحنه مبارزه شدند تا جایی که مردم ادارات دولتی را اشغال کردند و اوضاع به گونه ای به ضرر رژیم حاکم شد که خمینی مجبور شد برای آرام کردن اوضاع به دیدار شریعتمداری برود و شورای انقلاب هم هیأتی را برای مذاکره و ایجاد آرامش به تبریز فرستاد. حتی گفته می شد که چریکهای فدائی در این شورش دست داشتند. لطفاً در این مورد بیشتر توضیح دهید؟

پاسخ: همانطور که گفتم شریعتمداری رسماً علیه ماده ۱۱۰ قانون اساسی یعنی ولایت فقیه موضع گرفت. در این میان مردم مبارز تبریز که متوجه بودند که علیرغم انقلابی که صورت گرفته بود رژیم حاکم هیچ کار مثبتی به نفع توده های تحت ستم انجام نمی دهد سعی کردند از تضاد بین دو آیت الله مرتجع استفاده کرده و مخالفت و اعتراض خودشان علیه رژیمی که خمینی در راس آن بود را نشان دهند. به همین خاطر بود که مردم آگاه، دست به تجمع زده و حتی ادارات

دولتی را اشغال کردند. در این میان، رادیو تلویزون که قطب زاده سرپرست آن بود برای مقابله با مردم شایعاتی علیه شریعتمداری انتشار داد که البته این امر، جو را از آنچه بود بیشتر متشنج نمود.

در همان روز، همه پرسی یعنی ۱۲ آذر تعداد زیادی از مردم که برخی گزارشات آنها را بیش از ۲۰ هزار نفر اعلام نمودند در مقابل ساختمان رادیو تلویزیون تبریز دست به تجمع زده و در حالی که می گفتند به هیچ حزب و دسته ای وابستگی ندارند علیه اخبار دروغ رادیو تلویزیون شعار می دادند. در اثر این مبارزات دو سه روز بعد قطب زاده مجبور به ترک رادیو تلویزیون شد و کنترل این دستگاه به شورائی که خودشان درست کرده بودند واگذار گردید. اما این اقدامات باعث خاموش شدن اعتراضات مردم تبریز نشد و جمهوری اسلامی دو سه روز بعد مجبور شد هیأتی شامل مهدوی کنی، دکتر سحابی و بنی صدر را جهت برقراری آرامش به تبریز بفرستد.

در ۱۹ آذر ماه، خمینی سخنانی خطاب به شورای تازه تاسیس رادیو تلویزیون ایراد کرد و در این سخنان رسماً از چریکهای فدائی خلق به عنوان یکی از مسببین اوضاع تبریز نام برد. وی خطاب به آنها گفت: "اعلان کرده اند که گروه فرقان هم به ما متصل شد، چریکهای فدائی خلق هم به ما متصل شد. گروه فرقان کی هستند؟ چریکهای فدائی خلق کی اند؟ هر آدمی و هر گروهی را باید از رفقای فقهی که چه کسانی هستند تا بفهمیم اینها چه کاره هستند". این واقعیت داشت که رفقای هوادار چریکهای فدائی خلق فعالانه در میان مردم حضور داشته و سعی در ارتقای مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی داشتند بدون این که رابطه ای با حزب خلق مسلمان داشته باشند. اما سخنان خمینی نشان می داد که این شاید با قرار دادن اسم چریکهای فدائی خلق در کنار فرقان که دست به چند ترور علیه رژیم حاکم زده بود، دارد شرایط را برای سرکوب هر چه بیشتر توده ها مهیا می کند. به دنبال این دروغ ها بود که چند روز بعد مهندس غروی استاندار آذربایجان شرقی مدعی شد که: "سازمان پیکار، پیشگام و چریکهای فدائی حوادث تبریز را دامن زدند". منظور از پیشگام بخش دانشجویی سازمان چریکهای فدائی خلق اپورتونیست شده بود. در حالی که هم این سازمان و هم پیکار به نفع رژیم خمینی و علیه توده های مبارز تبریز فعالیت می کردند. اما دست اندرکاران رژیم بعداً هم در میان تعدادی که به عنوان مسبب این حوادث محاکمه شدند اعلام کردند که ۴ چریک فدائی و دو عضو سازمان پیکار و یک سرباز نیروی هوایی وجود دارد. همانطور که می توان دید همه این شانتاژها برای تسهیل سرکوب مبارزات مردم و نیرو های مخالف خمینی بود.

نگاهی به مطالبی که پیکاری ها در این زمینه نوشته اند به روشنی نشان می دهد که آنها اساساً از روز اول مخالف اعتراضات مردم در تبریز بودند. کما این که در نشریه خود بدون توجه به خواست ها و اعتراضات مردم تبریز نوشته بودند که: "حوادث اخیر تبریز، و نا آرامی در دیگر شهرهای آذربایجان قبل از آنکه نشانی از مبارزات انقلابی خلق ترک بر علیه ستم طبقاتی و ملی داشته باشد ناشی از تضادها و درگیری های طبقات حاکم است". (ضمیمه پیکار شماره ۳۳-۱۹ آذر ۵۸). آنها بی آن که ابائی داشته باشند آشکارا اعلام کرده بودند که به هیچ وجه از این مبارزات (مبارزات مردم تبریز) حمایت نمی کنند همانطور که در عمل هم نکردند. در همان ضمیمه نشریه پیکار، دست اندرکاران آن سازمان نوشته بودند که: "شکی نیست که حرکت مردم تبریز... وقتی زیر چتر حمایت از مرتجعین لیبرال و با طراحی آنان براه انداخته می شود، در مسیری متضاد با منافع توده ها قرار گرفته و طبیعتاً نمی تواند مورد حمایت کمونیست ها و انقلابیون دمکرات واقع شود". اما واقعیت آن بود که مردم مبارز و آگاه تبریز به درستی از فرصت پیش آمده ناشی از تضاد بین شریعتمداری و خمینی استفاده کرده و به صحنه مبارزه آمده بودند. در واقع سازمان پیکار و سازمان های مشابه درک نمی کردند که اگر نیازهای مادی مردم نبود امکان نداشت که توده ها علیرغم همه تهدید های هیئت حاکمه و کارشکنی های اپورتونیستی به مبارزه برخیزند.

درباره نقش داشتن چریکهای فدائی در حوادث تبریز باید تاکید کنم که ما همواره گفته بودیم که هر کجا توده های مردم به اعتراض بر می خیزند و حرکت توده ای شکل بگیرد ما در حد توانمان می کوشیم در آن حرکت شرکت کرده و در کنار و هم دوش مردم جهت درست مبارزه را به آنها نشان دهیم. توده ها همواره برای تحقق خواست های برحق خویش به صحنه مبارزه می آیند و نیروهای سیاسی باید با فهم این واقعیت با مبارزات مردم برخورد کنند. ولی سازمان های سیاسی ای که به صرف حضور اعضای حزب خلق مسلمان در آن جنبش حکم بر ارتجاعی بودن اعتراضات مردم می دادند، از فهم این واقعیت عاجز بودند و متوجه شرایط مادی ای که به نارضایتی مردم منجر شده نبودند. این سازمان ها که در دفاع از خمینی به مذمت این شورش برخاستند برای خمینی و رژیمش هویتی قائل می شدند که اساسا فاقد آن بود. این هم خطای دیگر آنها بود.

پرسش: این واقعیتی است که در رویدادهای آن زمان تبریز تضاد خمینی با شریعتمداری هم عمل می کرد. حالا شما در چنین اوضاعی از نارضایتی مردم تبریز از رژیم تازه روی کار آمده و شرایط مادی ای که آنها را به صحنه مبارزه آورده بود صحبت کردید. کمی در مورد شرایط مادی ای که گفتید توضیح دهید؟

پاسخ: قبل از هر چیز باید بدانیم که مردم ایران در سال ۵۷ به این دلیل به انقلاب برخاسته بودند که به زندگی بهتری دست پیدا کنند. به رغم تبلیغات بی شرمانه این روزهای مرتجعین سلطنت طلب، مردم ایران از زور "خوشی" در صف انقلاب برای سرنگونی شاه نبودند. آنها علیه ظلم و استثمار و سرکوب سیاه رژیم شاه مزدور و به منظور برقرار کردن یک نظام دموکراتیک و مردمی فاقد ظلم و ستم به میدان آمده بودند. اما با اینکه نزدیک ده ماه از قیام بهمن می گذشت توده ها می دیدند تغییر مثبتی در زندگی آنها به وجود نیامده. نه از آزادی خبری بود و نه از رفاه. سردمداران جمهوری اسلامی هم در عمل نشان داده بودند که هیچ گام اساسی در جهت خواست ها و مطالبات مردم بر نداشته اند. مردم می دیدند که به رغم انقلاب و قیام بهمن اما هنوز چرخ مملکت به نفع سرمایه داران و صاحبان قدرت می چرخد. می دیدند که مرتجعین دیروز که حامی شاه بودند، امروز ریش گذاشته، تسبیح به دست گرفته و با پشتیبانی دولت همچنان در مقام خود قرار دارند. تازه هر روز که می گذشت وضع زندگی مردم بدتر می شد و رژیم جدید جز اینکه مردم را به صبر و مدارا دعوت کند کاری نمی کرد. قبل از حوادث آذر ماه در اعتراض به گرانی میوه، مردم تبریز به خیابان آمده بودند و به گفته شاهدان عینی آنها در میدان تره بار برای نشان دادن خشم خود از گرانی، هندوانه ها را شکستند. این رویداد در تبریز به "جنبش هندوانه" معروف شد. چنین رویدادهایی به بهترین وجه بیانگر آن بود که نیازهای عینی مردم پاسخ نگرفته و شرایط برای اینکه مردم دسته دسته به خیابان بیایند فراهم است. اتفاقا حزب خلق مسلمان که از شریعتمداری هواداری می کرد درست بر اساس همین واقعیات تلاش کرد که بر خشم و نفرت مردم سوار شده و اعتراض آنها را در جهت خواست ها و منافع خود کانالیزه کند. از سوی دیگر عدم درک این واقعیت از سوی بیشتر سازمان های سیاسی، آنها را به آنجا کشاند که به بهانه خرده بورژوا بودن خمینی و بورژوا بودن شریعتمداری (بی آن که دلیل واقعی برای این به اصطلاح تحلیل خود بیاورند)، مبارزات توده های ناراضی از حاکمیت وقت را تخطئه کرده و راه دفاع از خمینی و جمهوری اسلامی به عنوان نماینده بورژوازی وابسته را طی کردند. به این ترتیب آنها عملا به رغم هر ادعائی که داشتند آب به آسیاب دشمن ریختند.

تشکیلات چریکهای فدائی خلق در همان زمان با انتشار کتابی به نام "بورژوازی لیبرال" مواضع اپورتونیستی سازمان پیکار را افشاء نمود. در کتاب "بورژوازی لیبرال" که بیژن هیرمن پور آن را نوشت تاکید شده بود که: "اینها نمی فهمند که اگر خلق برای قیام آمادگی نمی داشت و اگر نیازهای عینی مردم نبود، امکان نداشت که توده های مردم به

مبارزه برخیزند". این ها نمی فهمند که: "هر قیام توده ای «قبل از هر چیز» یک قیام توده ای است. و اینکه اگر به علت تضادهای موجود «در هیئت حاکمه» عده ای قصد بهره برداری از این قیام را به نفع خود داشته باشند، نه گناه قیام مردم است و نه امری غیر طبیعی و این موضوع هم خصلت توده ای بودن آن را نفی نمی کند".

پرسش: با توجه به آنچه گفتید حوادث تبریز و مواضع سازشکارانه بیشتر سازمان های سیاسی در آن زمان خود به عاملی در افشای این سازمان ها بدل شد. درست است؟

پاسخ: طبیعی. در شرایط متشنج آن دوره رویدادهای زیادی رخ می داد و در هیچ رویدادی نبود که این سازمان ها در مقابلش موضعی درست یعنی به نفع توده ها و پیشبرد مبارزات آنان اتخاذ کنند. بر عکس هر رویدادی بستری بود برای نمایش اپورتونیسم این جریانها. واقعا مطالعه رویدادهای آن سال و مواضع این سازمان ها نشان می دهد که این جمعبندی کمونیست ها از امر انقلاب که بدون توضیح ماهیت قدرت حاکمه نمی توان نقش و شرکتی آگاهانه در انقلاب داشت چقدر واقعی و درست است.

(ادامه دارد)

به نقل از: پیام فدائی، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران شماره ۲۶۸، آبان ماه ۱۴۰۰